



خدا را دیدم

مصطفی محمود

مترجم

محمد مهدی فولادوند

سرشناسه: محمود، مصطفی، ۱۹۲۱-م. Mahmud, Mustafa
 عنوان و پدیدآور: خدا را دیدم / مصطفی محمود؛ محمد مهدی فولادوند.
 مشخصات نشر: قزوین: سایه گستر، ۱۳۸۵.
 مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.
 شابک: 978-964-502-140-3

یادداشت: فیبا
 یادداشت: رایت الله
 یادداشت: چاپ قبلی: موسسه فرهنگی هنری الست فردا، ۱۳۷۸.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: خداشناسی.
 شناسه افزوده: فولادوند، محمد مهدی، ۱۲۹۹-، مترجم.
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۲۰۴۱ ر ۳۴ / م ۲۱۷ BP
 رده بندی دبویی: ۲۹۷/۴۲
 شماره کتابخانه ملی: ۲۳۲۷۸ - ۸۵ م



- ❖ نام کتاب: خدا را دیدم
- ❖ نویسنده: مصطفی محمود
- ❖ مترجم: محمد مهدی فولادوند
- ❖ حروف نگار و صفحه آرا: اکرم شالی
- ❖ طراح جلد: مؤگان گروه ای
- ❖ نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۶
- ❖ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- ❖ قیمت: ۸۰۰ تومان
- ❖ لیتوگرافی: سعیدی - قم
- ❖ چاپ: زیتون - قم
- ❖ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۰۲-۱۴۰-۳
- ❖ انتشارات سایه گستر - قزوین
- ❖ چهارراه نادری - جنب تالار وحدت
- ❖ تلفن: ۰۲۸۱-۲۲۳۵۳۰۵-۲۲۳۸۰۳۳

فهرست

۱		مقدمه
۱۸		توحید
۲۱		آزمایش
۲۱		حکمت آفرینش دنیا و مبتلا ساختن انسان به بدن
۲۴		معنی نام عزیز
۲۶		جمعیت خاطر با خدا
۲۸		حرف
۳۲		معنی اسلام
۳۳		من
۳۵		دانش
۴۰		سرّ
۴۲		آیین پرسش و پاسخ با خدا
۴۴		پیمان دوستی

۴۷	 نظر
۴۹	 دوری و نزدیکی
۵۱	 خاص و عام
۵۲	 هر توانمندی آخر شکست خورد
۵۳	 سوي حق تنهاي تنها اندر آی
۵۵	 حجاب‌ها
۵۶	 زیست جز پیش خدا نیست
۵۸	 غیبت، رؤیت، شهود
۵۹	 آنچه گوید خدا به بنده‌ی خویش
۸۰	 پی‌نوشت مترجم

مقدمه

بسیاری از ما داستان واقعی آن شیر را به خاطر دارند که در یکی از سیرک‌های قاهره رام‌کننده‌ی خود «محمد حلو» را خائنه درید؛ ولی دچار پارگی وجدان شد و در قفس خود انتحار کرد و چه قلم فرسایی‌ها که روزنامه‌ها در پیرامون این حادثه غم‌انگیز نکردند.....!

واقعه در برابر عده‌ی بسیاری تماشاگر در سیرک اتفاق افتاد.

محمد حلو هنگامی که نمایش خود را به خوبی با شیر بازی می‌کرد رو به تماشاچیان کرد تا از کف زدن آن‌ها سپاسگزاری کند. ولی به ناگاه شیر که «سلطان» نام داشت. از پشت سر به شانه‌ی او پرید و چنگال و دندان‌هایش را از پشت بر شانه‌های او فرو کرد. «محمد حلو» بر زمین غلتید و خون از بدنش جهیدن گرفت ولی شیر هم‌چنان غران بر سر او افتاده بود. مردم و نگهبانان با صندلی‌های شان بر شیر حمله‌ور شدند پسر «محمد حلو» با میله‌ای آهنین به جان شیر افتاد و سرانجام موفق شد پدرش را، کمی پیش از مرگ، از چنگ شیر بیرون آورد.

پدر چند روز پس از این حادثه در بیمارستان درگذشت.

اما دو کلمه از شیر، یعنی «سلطان» بشنوید:

او دچار پارگی یا عذاب وجدان شده و در قفس خویش دست به اعتصاب غذا زده بود.

مدیر سیرک، چون تشخیص داده بود که شیر مزبور درنده خوی و دیر جوش است، دستور داد سلطان را به باغ وحش بفرستند.

در باغ وحش نیز دست از اعتصاب غذا برنداشت. برای او ماده شیری آوردند تا شاید تسلائی خاطر پیدا کند؛ ولی سلطان او را با خشونت از قفس خود بیرون کرد و همچنان در عزلت و اندوه خویش فرو رفت.

سرانجام به شیر حالت جنون دست داد و اعضای بدن خود را گاز گرفت و همان گونه که کتف رام کننده‌ی خود را خورده بود به کندن و خوردن دست‌های خود پرداخت. پایان کار پس از خونریزی بسیار، سلطان یعنی شیر توبه کار دیده از جهان فرو بست. گویی این پادشاه جنگل معنای «وفا» را که بسیاری از جنس دو پا از درک آن بی بهره‌اند، دریافته بود زیرا درست همان دو دست گناه کار خود را جویده و فرو خورده بود...!

راستی که این حیوان چه درس آموزنده‌ای به بشر مسخ شده‌ی امروز می‌توانست بدهد!

به همان مردمی که سران آن‌ها بر سر میزهای سیاست در پرتو چلچراغ‌ها با نوای موسیقی پایکوبی می‌کنند و به سلامت یکدیگر بادیه‌ی بیروزی می‌نوشند و میلیون‌ها نفر را با خونسردی تمام به کام مرگ فرو